

کوهن‌های تاریخی → مسعود ملک‌پور

استعفا نامه های تاریخی

- استعفا و آخرین نامه امیر کبیر**



آن فرمایش صبحی، دستخط همایونی هم مزید واهمه این غلام شده که یقین خواهید فرمود این غلام بی‌خبر نیست لابد با کمال روسیاهی جسارت عرض می‌شود که اولاً از خدا مرگ می‌خواهم که این روزهای زیادتی را نینیمم ثانیاً الحکم‌الله به قضای آسمانی و حکم پادشاهی حاضر.
امر همایون مطاع!

عبدالراجی محمدتقی ناصرالدین‌شاه که لکه سیاه در انبوه منجلاب هرزه ایران بود در پاسخ به دومین ستاره شب بانصداصله این ملک سفله‌پرور نوشت: چاکر آستان ملائک پاسبان. حاج علی‌خان فرارشیاشی شهریارِی به فین کاشان رفته میرزا تقی‌خان امیرکبیر (فراهانی) را راحت نمایند!ا و این سخن میرزا تقی‌خان (الحکم‌الله به قضای آسمانی و حکم پادشاهی حاضر) را مقایسه کنيد با سخن حسنگ وزیر که او هم به حکم یکی از اسلاف بی‌وطن و هم‌زبانش، سلطان مسعود کشته شد که گفت: «عاقبت کار آدمی مرگ است. اگر امروز اجل رسیده است کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار که بزرگ‌تر از حسین علی نیم.» (همان، ص ۱۶۶)
۱- و بعد از راحت کردن امیر... دوباره شروع کرد با مشتبی دوله و سلطنته بی‌وطن‌تر از خودش به حراج مملکت و عیاشی و لودگی و مسخرگی و نظربازی با ده‌ها انیس‌الدوله و جبران! در همین اندرون پایین میدان امام (توپخانه).قیافه نحس این جلد را می‌توانید در موزه اهدایی مهندس مقدم از نواده‌های فرارشیاشی به دانشگاه تهران ببینید.

- چلچراغ آقای استیونس**

زمانی امیرکبیر خواست دست کاردار سفارت انگلستان در تبریز را کوتاه کند و او را از دخترت در امور شهر بازدارد. به تحریک کنسولگری و عوامل پارکاب سفارتخانه چنان غوغایی در تبریز به پا شد که برای مدتی حکم حکومتی در این شهر ساقط شد.

امیر در نامه‌ی به وزیرمختار انگلستان (شیل) چنین می‌نویسد: بعد از آنکه اجامر و اوباش تبریز جهت شرارت‌های خودشان در امور ملکی و اتلاف مالیات دیوانی از برای خود مامن و بستنی قرار داده و خودسری‌ها کردند آقای استیونس به جهت تقویت آنها! چلچراغی به مسجد امام‌الزمان فرستاده وقف فرمودند.

(جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، ص ۱۶۱)

- امیر کبیر در فکر تاسیس نیروی دریایی بود**

امیر می‌خواست نیروی دریایی درست کند. پالمرسون وزیر امور خارجه انگلستان به توصیه شیل با درخواست امیر مبنی بر فروش کشتی به ایران موافقت کرده بود. هم او و هم شیل می‌دانستند که به احتمال قریب به یقین پس از عزل امیر نقشه‌او یکسره به باد خواهد رفت! می‌دانستند که امیر هم روزی به سرنوشت میرزا ابراهیم کلانتر اولین نخست‌وزیر فتحعلی‌شاه و قائم‌مقام اولین نخست‌وزیر محمدشاه مبتلا خواهد شد!

(همان، ص ۱۶۳)

- ناجوانمردی قاجار**

عباس میرزا ملکر!ا برادر ناصرالدین‌شاه چه خوب می‌گوید که قاجارها وقت احتیاج و حاجت و ترس و کار کمال تملق را دارند، رفغ اینها که شد دیگر نمی‌شناسند!

- استعفاي مستوفی**

من چون اهل آجیل دادن و آجیل گرفتن نیستم و معددها برای هضم آجیل و بره‌ای که معمولاً نزدیک انتخابات می‌کشند مساعد نیست، می‌روم!

(از سیدضیاء با بختیار، ص ۵۵)

- استعفاي دکتر محمد مصدق**



چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمد پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت دفاع (جنگ) را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد البته بهتر آن است که دولت ایران را کسی تشکیل بدهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده پیروزمندان خاتمه بدهد.

(همه مردان شاه، ص ۱۵۸)

- استعفاي رضاشاه**



ملت عزیز ایران: صدای انقلاب‌تان را شنیدم! (همان، ص ۸۱۷)

- استعفاي بختیار**



نیست لذا این دولت استعفاي خود را به پیشگاه ملت عزیز ایران به رهبری امام خمینی تقدیم می‌دارد.

(همان، ص ۵۸۳)

هشما چه می‌گویید؟

سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ از مهم‌ترین وقایع قرن اخیر در ایران بود که در آن مقطع نظر همه جهانپان را به خود جلب کرده بود. در این باره تاکنون پژوهش‌های متعددی صورت گرفته و نظریات گوناگونی وجود دارد. گذشتنه از اینکه خواهیم بر این واقعه ارزشگذاری کنیم، ریشه‌یابی و کنشکاش درباره مکانیسم این پدیده خود کاری است لازم و برای هر ایرانی دانش‌پژوه ضرورتی مبرم.

رژیم پهلوی در سال‌های پایانی خود در اوج قدرت نظامی، امنیتی بود که با بالارفتن قیمت نفت از پشتوانه مالی بسیار بالایی نیز برخوردار شد. همچنین حمایت بین‌المللی را نیز با خود داشت و قدرت‌های بزرگ جهان با ایران مراودات مثبتی داشتند. عدالت‌خواهی و پلیسی حاکم نیز در کنترل مبارزان و مخالفان و منتقدان سیستم فراگیر و منسجمی داشت و با شدت تمام فعال بود. بنابراین جای این پرسش بیشتر نمایان می‌شود که علت اصلی سقوط این رژیم چه بود؟ به مناسبت سالگرد انقلاب اسلامی صفحه تاریخ روزنامه «شرق» این پرسش را از شما خوانندگان روزنامه می‌پرسد؛ شما که در ایران هستید و طبعاً با این موضوع و فضای مورد بحث نسبت بیشتری دارید. بنابراین از شما می‌خواهیم نظرات خود را در حد یادداشت حداکثر ۶۰۰ کلمه به صورتی مستدل و مستند نوشته و برای ما ای‌میل کنید.
ای‌میل صفحه تاریخ safhetarikh@gmail.com تلاش ما این است که این نظرات را برای سایر خوانندگان منعکس کنیم.

تاریخ

- تیلگون دریایی**

پدر و پسر هر دو کاغذی حاوی سطرهای سیاه را امضا کردند. آن یک فرمان قتل‌ی را و این دگر فرمان مشروطه. آن یک در اوج لذت شهوانی، حکم به پایان حیات امیرکبیر داد و این یک در اوج بیماری و ضعف جسمانی فرمانی را به امضا رساند که مشروطه از آن زاده شد. آن یک، مرگ را و این یک، تولد را برای تاریخ ایران رقم زدند. مرگ اندوهبار یک قهرمان که اگر حکم مرگش امضا نمی‌شد، چه‌بسا تاریخ ایران در شاهراه مشروطه با بودنش راهی دگر می‌گرفت و مشروطه‌ای که باید در فرصت یک رنجوری نطفه‌اش بسته می‌شد و از تن‌فرسودگی پادشاه جان می‌گرفت، سرانجامی دگر می‌یافت. دلی «ملو از رغبت و محبت» به دلی مملو از «فقرت و سردی» گرایید تا آنجا که به هیچ چیز جز قتل و ستردن جان امیررضا نمی‌داد چراکه دریافته بود امیرکبیر بر آن است تا بنای سلطنتش را ویران کند اما نمی‌دانست که ولیعهدی که پس از خود برمی‌گزیند، نه‌تنها سلطنت او که سلطنت ۱۰۰ ساله قاجار را درهم می‌ریزد تا قانون اساسی بیاورد و سلطنت را مشروط به قانون کند. آنچنان که مخبرالسلطنه در خاطرات و خاطراتش از علم خود درباره او می‌نویسد: «از روی علم شهادت می‌دمم که استقرار مجلس از اول تا به آخر آرزوی مظفرالدین‌شاه بود (اما) تهور اجرا نداشت.» مظفرالدین‌شاه از میان دو برادر دیگر، مسعودمیرزا و کامران‌میرزا، پس از فوت دو پسر فروغ‌السلطنه (جبران تجریشی) به ولایتعهدی برگزیده شد.

به موجب قانون سلطنت قاجار، ولیعهد باید از تیره «دولو» قاجار و از همسری عقدی انتخاب می‌شد، اما ناصرالدین‌شاه برخلاف این قانون، نخست، قاسم‌میرزا پسر فروغ‌السلطنه را برای مقام سلطنت پس از خود برگزید اما او درگذشت و دوباره از روی علاقه به جبران تجریشی فرزند دیگر او را به ولایتعهدی برگزید که او هم درگذشت. با فوت این دو پسر، قانون سلطنت فقط با شرایط مظفرالدین‌شاه جور درمی‌آمد. مسعودمیرزا با آنکه بزرگ‌تر بود، از مادری غیرقاجاری و صیغه‌ای متولد شده بود. کامران‌میرزا نیز با آنکه از همسری قدی و قاجاری (منیرالسلطنه) به دنیا آمده بود، چند ماهی از مظفرالدین‌میرزا کوچک‌تر بود. بنابراین ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌میرزا را که کودکی ۹ساله، زردرو و بیمار بود، در سال ۱۲۷۷ به نیابت برگزید.

او از شکوه‌السلطنه دومین زن عقدی ناصرالدین‌شاه در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۹۶ ق به تهران به دنیا آمده بود و پس از این انتخاب به مدت ۲۳ سال در دارالحکومه تبریز تمرین سلطنت کرد تا آنکه یک روز مانده به پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه به طور ناگهانی وارد تهران شد.

ناصرالدین‌شاه روز جمعه ۱۷ ذیقعدۀ سال ۱۳۱۳ ق در بقعه حضرت عبدالعظیم به ضرب گلوله میرزافزا کرمانی کشته شد و مظفرالدین‌میرزا وقتی با تلگراف امین‌السلطان از فوت ناصرالدین‌شاه باخبر شد، صبح یکشنبه ۲۵ ذیحجه بدون تشریفات خود را به پایتخت رساند.

او زمانی رشته فرمانروایی و مملکتداری را دست گرفت که مقدمات نهضت سیاسی و فکری روشنفکران و آزادپخواهان ایران طی می‌شد تا نخستین جریان نهضت انقلابی شکل بگیرد و سلطنت مطلقه را به سلطنت مشروطه مقید کند. سیاست‌های روس و انگلیس، اعطای امتیازات، استقراض از خارج، توقف روند تولید و صنعت در کشور، استبداد ناصرالدین‌شاه و سفرهای پیاپی او به فرنگ بود. به همراه گزارشات متعددی که از نحوه مملکتداری دیار فرنگ به گوش ایرانیان می‌رسید، آنها را به فکر واداشت و بر آن داشت تا به دنبال قانون، دموکراسی و تجدد باشند. اندیشه‌های روسو و منتسکیو دو تن از اندیشمندان قرون ۱۸ و ۱۹ اروپا به انقلاب‌های مشروطه‌ای ختم شد که انقلاب قیرن ۱۷ انگلستان، تدوین بنیانه استقلال امریکا، انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مهم‌ترین آنها هستند.

ورود افکار جدید به ایران، تعدادی را برانگیخت تا تجدیدنظر در امور سیاسی را پیش گیرند. قائم‌مقام فرامانی، امیرکبیر، میرزااحسین‌خان سپهسالار و امین‌الدوله درصدد اصلاح برآمدند و میرزاصالح شیرازی، میرزاملکم‌خان و مستشارالدوله به دنبال آن رفتند تا تخت پادشاهی را به زیر قانون بیارایند.

- تاسیس عدالتخانه**

به دنبال حرکت‌های نوخواهانه روشنفکران، مردم به فکر عدالتخانه‌ای افتادند که در آن به مظالم رسیدگی شود. جرقه‌ای که در بدن جامعه زده شد تا ۲۴ ذیحجه ۱۳۱۳ شعله افکند و شاه جدید را که از صحبت‌هایش در بدو ورود به پایتخت بوی تجدد به مشام می‌رسید به صدور فرمان عدالتخانه پس از اقدامات عین‌الدوله، وادار کرد:

«جناب اشرف اتابک اعظم، چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم، ترتیب و تاسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است بالضرأحاکم مقرر می‌فرمایم برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت‌اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است باید در

سال پنجم ■ شماره ۱۱۶۴ ■ سه‌شنبه ۲۸ دی ۱۳۸۹

کارنامه مظفرالدین‌شاه از سلطنت تا گور

فوت مظفرالدین‌شاه و آغاز یک حیات



خواهم نوشت. گفتم اگر نظامنامه را نفهمد حاشیه را هم نخواهد فهمید ماند معطل، گفتم من حاشیه کناری می‌نشینم توضیحات می‌دهم گفتم می‌کنی؟ گفتم بلی و بر این قرار گرفتم. مظفرالدین‌شاه سخت نالالا بود، دکتر دامش آلمانی را برای معالجه خواسته بودند و نظر به اعتماد شاه ۴۰ روز من در‌برابر خوابیدم و ترجمه دست‌ور دکتر می‌کردم. معلوم بود که حال شاه به‌شدنی نیست.» وقتی نظامنامه تدوین یافت، شاه آخرین روزهای عمر خود را سپری می‌کرد. مشروطه‌طلبان در پی آن بودند تا شاه برای امضای قانون اساسی زنده نگه دارند. شاه رنجور که از کودکی از بیماری خونی و کلیوی رنج می‌برد و پس از جلوس بر تخت سلطنت حکیم‌الملک پزشک مخصوصش گفته بود که فقط تا چهار سال دوام خواهد آورد (اما او ۱۱ سال دیگر عمر کرد) دیگر نه حال سفر داشت و نه وضعیت جسمانی‌اش به او این اجازه را می‌داد. مخبرالسلطنه ۴۰ شب نزد او سپری کرد می‌نویسد: «۴۰ شب من مجاور گلستان بودم و جهنم می‌گذشت. یک شب تا صبح پای رختخواب شاه نشستم و از زاین حکایت کردم، بیشتر هم حساب‌الامر از درخت‌ها صحبت کردم، گاهی تصویری رفت‌شاه خوابش برده باشد، سکوت می‌کردم و آرزوی فرار، این طور نبود می‌فرمودند بگو. روز به روز حال شاه بدتر و رقت‌آور آثر می‌شد، دکتر دامش اظهار کرد که شاه هفته‌ای دیگر دوام نخواهد کرد و قانون اساسی حاضر نبود. دکتر را حاضر کرده که شاه را به هر تدبیر نگاه‌دارد و کلاً مشغول نوشتن قانون اساسی شدند. توطئه اغتشاشی دیده شده بود، سادات لاریجانی چقاق زیر عبا داشتند، سپردم فراش‌ها مراقب باشند. چقاق‌ها که از زیر عبا درآمد، حکم کردم سادات لاریجانی را از حوزه بیرون کردند. میرزااقخان نامی سراسیمه وارد حوزه انتخاب‌شد که این‌طور که نظر نشست‌ه‌اند قانونی نیست، دست او را گرفتیم از درپچه بیرون انداختم و اینکه در مجلس در دفاع گفتم به چوب استبداد انتخابات را انجام دادم، من سعی در انجام کار داشتم که فرصت از دست نرود والا کی در آن موقع به جزئیات آشنا بود و اگر به تعلل می‌گذشت، مظفرالدین‌شاه از دست می‌رفت و مشکل بود وسیله انتخابات به دست بیاید.» وقتی قانون اساسی – که ابتدا آن را نظامنامه اساسی می‌خواندند- در ۵۱ ماده تهیه شد کشمکش میان ولیعهد و مشروطه‌خواهان بیشتر شد. او قدغن کرده بود کسی به دیدار شاه برود و حتی تعداد پزشکان را هم کم کرده بود تا شاه پیش از امضای قانون اساسی وداع گوید. دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله پیشنهاد داد به بهانه معاینه مظفرالدین‌شاه نظامنامه را به رویت شاه رسانده امضایش را بگیرد. سرانجام در روز ۱۴ ذیقعدۀ ۱۲۲۴ قمری شاه قانون اساسی را امضا کرد و شب همان تاریخ جهان فانی را بدرود گفت. مخبرالسلطنه که تا آخرین روزها در کنارش بود نوشته است: «دو روز قبل از فوت بنا شد شاه را پاشویه کنند. طاس و طشت حاضر شد. حال شاه تنفرآور است. پاها جوش کرده و از همه بدن آدرار می‌نویسد: «در نظامنامه قرار شد ۶۰ نفر از تهران انتخاب شوند، ۶۰ نفر از ولایات و به مجرد حضور نمایندگان تهران مجلس دایر و رسمی شود، نظامنامه به دستخط رسید، به نیرالدوله حاکم تهران داده شد، اجرا کند، هی هفته گذشت اقدامی نشد. شاه در دوشان تیه است. من به دوشان‌تیه رفتم. مشیرالملک را ملاقات کردم. گفتم چه شد؟ گفت: حاکم نظامنامه را نمی‌فهمد. گفتم چه خواهید کرد؟ گفت حاشیه

منابع.....

- تاریخ پیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی
- خاطرات و خطرات، مهدقلی هدایت (مخبرالسلطنه)
- ایران در دوره سلطنت قاجار، علی‌اصغر شمیم
- تاریخ مشروطیت ایران، احمد کسروی

عین‌الدوله از قول شاه بیمار نوشت: «ما به اتابک دستور دادیم خواست‌های شما را به انجام رساند. شما هم اشرار را به اندرز خاموش گردانید و شورش و آشوب را فرو نشاندید و چنان تکبید که خشم ما همگی را فراگیرد.» و ناصرالملک قراقرزو را برانگیخت تا در نامه‌ای به طباطبایی بنویسد: «مشروطه برای ملت بی‌سواد ایران که از آن چیزی نمی‌داند زود است.» به دنبال سختگیری‌های عین‌الدوله بر مشروطه‌طلبان، ملوین در مسجد شاه اجتماع کردند، عده‌ای از علمای تهران به قم رفتند و عده کثیری از کسبه و اصناف در سفارت انگلستان بست نشستند. روز به روز بر عده پناهندگان پمفارت افزوده شد تا آنکه سفارت انگلیس رسماً به میانجیگری پرداخت. شاه رنجور در صاحبقرانیه بی‌خبر بود و وقایع جاری می‌تواند از زودگذر نمی‌دانست. با دخالت سفارت انگلستان از کنه ماجرا آگاه شد و در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ فرمان مشروطیت را صادر کرد: «در این موقع که آزاده همایون ما بر این تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشبیه و تأیید مبانی دولت اصلاحات به مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتجین شاهزادگان قاجاریه و علما و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرفوهه در دارالخلافت تهران تشکیل و تنظیم شود… بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک، مملکتی به ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتجین از این تاریخ معین و مهیا خواهد نمود که به صحه ملوکانه رسیده و بعون‌الله تعالی مجلس شورای ملی مرقوم که نگهبان عدل است، افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نماید- صاحبقرانیه، به تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۲۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما.»

در این فرمان نامی از توده و اکثریت مردم، به ویژه طبقه کشاورز و کارگر یعنی ملت به میان نیامده بود. در نتیجه زعمای پناهندگان شب ۱۷ جمادی‌الثانی در خانه مشیرالدوله تشکیل جلسه داد، از صدراعظم خواستند فرمان دیگری در تکمیل فرمان مشروطه از طرف شاه صادر شود. شاه نوشت: «جناب اشرف صدراعظم- در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۲۲۴ که امر و فرمان صریحاً در تاسیس مجلس منتجین تحت فرموده بودیم مجدداً برای آنکه عسوم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله ما واقف باشند، امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق سریعاً دایر نموده بعد از انتخابات اجزای مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را مطابق تصویب و امضای منتجین به طوری که شایسته مملکت و ملت و قوانین شرع مقدس باشد، مرتب نمایم.»

- نظامنامه انتخابات**

پس از این فرمان نوبت به تدوین نظامنامه انتخابات رسید. صنیع‌الدوله، محتشم‌السلطنه، مشیرالملک، مومتن‌الملک و مخبرالسلطنه تعیین شدند تا نظامنامه را بنویسند. مخبرالسلطنه می‌نویسد: «در نظامنامه قرار شد ۶۰ نفر از تهران انتخاب شوند، ۶۰ نفر از ولایات و به مجرد حضور نمایندگان تهران مجلس دایر و رسمی شود، نظامنامه به دستخط رسید، به نیرالدوله حاکم تهران داده شد، اجرا کند، هی هفته گذشت اقدامی نشد. شاه در دوشان تیه است. من به دوشان‌تیه رفتم. مشیرالملک را ملاقات کردم. گفتم چه شد؟ گفت: حاکم نظامنامه را نمی‌فهمد. گفتم چه خواهید کرد؟ گفت حاشیه